

شده است.

تابان خواجه نصیری، پژوهشگر و فعال حوزه وبلاگ‌نویسی در گفتگو با ایسنا با بیان این‌که جوانانی که با کامپیوتر و اینترنت کار کرده و اوایل کار وبلاگ‌نویسی آنهاست درک کاملی از موضوع ندارند می‌گوید: این گروه از جوانان بعلت عدم این درک همه‌چیزنویس می‌شوند و هر مطلبی را در وبلاگ خود می‌نویسند و به اصطلاح ترکیبی از موضوعات مختلف را در وبلاگ‌های خود دارند. به گفته وی این افراد به علت فرصت زمانی زیادی که برای نوشتن در اختیارشان است، همه‌چیز می‌نویسند و این امر ارزش کاری آنها را پایین می‌آورد.

او روزنامه‌نگاران جوان را دسته دیگری از جوانان وبلاگ‌نویس برمی‌شمرد و می‌افزاید: این دسته از جوانان ابزار خود را بهتر از جوانان دیگر می‌شناسند و به موضوعی خاص در وبلاگ خود می‌پردازند. خواجه نصیری ادامه می‌دهد: با هم این اوصاف، وبلاگ‌ها، عرصه‌ها، فرصت‌ها و دروازه‌های جدیدی بروی جوانان می‌گشایند، لذا وبلاگ‌نویسان جوان ما برای موفقیت باید مطالعه و تحقیق داشته و با حضور در میان مردم آنچه را که می‌آموزند در وبلاگ‌های خود مطرح کنند و از این طریق از سوی افرادی همچون مدیران شرکت‌ها، اساتید دانشگاه و … که بدنبال جذب اطلاعات با ارزشی هستند جذب شوند؛از این رو جوانان باید بدانند این اطلاعات را نمی‌توان در همه چیز نویسی یافت.

وبلاگ، به **مثابه ابزار تبلیغات دینی**

تا همین یکی دو سال پیش، وبلاگ‌ها نماینده نوعی فرهنگ غیررسمی زیرزمینی در کشور ما به حساب می‌آمدند. اما همچون بسیاری از پدیده‌های فرهنگی جدیدکه ابتدا بالاتکلیفی درباره آنها باعث نفی و انکارشان می‌شود و مدتی طول می‌کشد تا رویکرد منطقی مواجهه با آن برای همگان روشن شود، وبلاگ هم بالاخره بعنوان یک ابزار رسانه‌ای غیرقابل انکار در فضای رسمی کشور پذیرفته شد. برگزاری همزمان ۴ جشنواره وبلاگ‌های فارسی در روزهای پایانی سال گذشته، نشان از همین داشت، درحالی‌که طی ۵ سال عمر وبلاگ‌های فارسی تنها۴ جشنواره آن هم از سوی بخش دولتی برگزار شده بود. این ۴ جشنواره عبارت بودند از: جشنواره وبلاگ‌های انقلاب اسلامی با عنوان کاغذهای شیشه‌ای، جشنواره وبلاگ‌های قرآنی، جشنواره وبلاگ‌های سینمایی و جشنواره وبلاگ‌های فجر.

رضایی زاده، دبیر جشنواره وبلاگ‌نویسی قرآنی با بیان این‌که تاکنون در فضای وب فارسی تنها۲۰۰ پایگاه مذهبی و قرآنی ایجاد شده است، بر لزوم استفاده بیشتر از فضاهای مجازی برای ترویج دین و فرهنگ و تمدن اسلامی تاکید می‌کند و می‌گوید: در عصر فناوری اطلاعات و ارتباطات، وبلاگ به ابزاری در جهت گسترش اندیشه‌ها و آرای افراد و همچنین نشر و گسترش فرهنگ و مفاهیم قرآنی تبدیل شده که می‌تواند مانند هر وسیله دیگر استفاده خوب و یا بدی از آن شود. رضایی‌زاده ادامه می‌دهد: با وجود آنکه قبلا فضای فرهنگی کشور دارای یک رویکرد عدم استفاده و مقاومت در برابر وبلاگ‌ها بود، امروز این رویکرد جدید و متفاوت در جشنواره وبلاگ‌نویسی قرآنی، این ابزار را در جهت رشد فرهنگ و معارف قرآنی قرار داده است.

مدیر پرشین وبلاگ نیز با تاکید بر این‌که امروز وبلاگ خود تبدیل به رسانه شده است می‌گوید: بسیاری از رسانه‌های ما تحت تاثیر وبلاگ‌ها، سبک نوشتاری خود را تغییر داده‌اند. حسین شرفی در رابطه با نقش جشنواره وبلاگ‌نویسی قرآنی در تبیین مفاهیم قرآنی هم این‌طور می‌گوید: برگزاری این گونه جشنواره‌ها منجر به حضور بیشتر افراد با گرایشات مذهبی نیز می‌شود و بلاگرهای این حوزه می‌توانند دانسته‌های خود را با دیگران در یک فضای آزادتری به اشتراک بگذارند. شرفی تاکید می‌کند: در حالی‌که زبان فارسی بیست و هشتمین زبان از لحاظ تعداد افرادی است که با آن صحبت می‌کنند، وبلاگ‌های فارسی زبان دومین رتبه در جهان را دارا هستند.



و ما می‌دانیم همه این‌ها آخرین تدابیری است که دشمنان در چنته خود دارند.

صفا هرندی گفت: دشمنان امروز با واکنش ۱۷۰۰ وبلاگ‌نویس قرآنی و به زودی با میزانی فراتر از اینها مواجه خواهند شد. دبیر اولین جشنواره وبلاگ‌نویسی قرآنی نیز درباره ویژگی‌های برگزاری این جشنواره گفت: جشنواره وبلاگ‌نویسی قرآنی، نقطه عطف و نمونه بارز استفاده هفتمند و مفید از وبلاگ بود. به گفته وی، وبلاگ فقط یک رسانه است و به مثابه ظرفی می‌ماندکه هر طور بخواهیم، می‌توانیم از آن استفاده کنیم .

رضایی‌زاده درباره این دوره از جشنواره گفت: تنوع وکنش برنامه‌های این جشنواره که در۱۸ رشته و به ۳ زبان فارسی، عربی و انگلیسی ارائه شد ویژگی‌های این جشنواره بود. همچنین وجود ۳۳۰ وبلاگ قرآنی به علاوه۱۲۷ وبلاگ قرآنی که از قبل وجود داشته، نشانه استقبال گسترده چه در داخل ایران و چه کشورهای مختلف در سطح دنیا از جمله کنگو، کانادا، انگلیس، هند و دانمارک و .. بوده است.

وبلاگ ووبلاگ‌نویسی از ایجادموجهای جهانی تا حرفهای سوپر خاله‌زنکی

نیستند که چراغ قوه به دست در تاریکی زندگی آدم به جستجو مشغول می‌شوند. چیزی برای پنهان کردن وجود ندارد، آنچه را هم که هست باید پهن کرد توی آفتاب تا همه حسابی تماشایش کنند.

بیلی وایلدر مرحوم احتمالا همین چیزها را می‌دید که آن حرف را می‌زد. وقتی که پرسیدند چرا خودت را با زمانه هماهنگ نمی‌کنی؟ گفت: خیلی زمانه خوبی داریم که حالا بخواهم خودم را هم با آن هماهنگ کنم!

جایی برای ناله و دشنام

اگرچه وبلاگ‌ها وقتی که آمدند تبدیل شدند به جایی برای همه چیز. پتجره‌هایی که اوایل فقط دفترچه‌های خاطرات را به نمایش می‌گذاشتند، بلافاصله تبدیل شدند به محلی برای ابراز عقیده درباره هر چیزی. از مسائل سیاسی و اجتماعی گرفته تا موضوعات هنری، ورزشی و غیره. جایی برای نقد فیلم و کتاب برای دادن اخبار سری و غیرسری و جایی برای گفتن هر چیزی که آدم دلش می‌خواهد می‌گوید. فرقش با رسانه این بود که اینجا نیازی نبود به این‌که شما حتما یک روزنامه یا مجله، یک کانال رادیویی یا تلویزیونی داشته باشید تا حرفتان را به گوش بقیه برسانید. اینجا حرف شما قبل از انتشار خوانده نمی‌شد و شما می‌توانستید هر حرفی را از هر جنسی بزنید. می‌توانستید فحش بدهید یا گریه کنید. می‌توانستید تعریف و تمجید کسی را بکنید یا برای خودتان سوت بزنید. اما در نهایت این همگنان شما بودند که انتخاب می‌کردند حرفهای شما ارزش خوانده شن دارد یا نه. از همین جا هم بود که وبلاگ‌ها تیزاز پیدا کرد. بعضی‌ها معروف و پرخواننده شدند و بعضی‌ها به انزوا کشیده شدند و کسی برای خواندن‌شان وقت صرف نکرد.

و پرخواننده‌ها آنهایی بودند که واقعا حرفی برای گفتن داشتند. آنهایی که خوب می‌نوشتند، به ناله و نفرین بسنده نمی‌کردند و اگر هم از زندگی شخصی‌شان می‌گفتند آنقدر جذاب بود که به تلف کردن وقت بیارزد. این نکته چیزی از تعداد وبلاگ‌ها و وبلاگ‌نویس‌ها کم نکرد. هنوز هم همه آنها که دلشان می‌خواهد هر چیزی را که دلشان می‌خواهد می‌نویسند، اما بعضی از وبلاگ‌ها هست که فقط برای چند تا دوست و رفیق نوشته می‌شود و بعضی‌ها هست که به اندازه یک نشریه، یک شبکه رادیو تلویزیونی خواننده و مخاطب دارد.

کله گردها و کله تیزها

سرجمع که حساب کنید اما، تعداد وبلاگ‌هایی که سرشان به تن‌شان بیارزد آنقدرها نیست. مثل همه چیزهای دیگر. اکثریت با خاله‌زنک‌هاست. با آنهایی که برای خودشان شعرهای صد تا یه غاز می‌سرایند و حرفهای پرت و نامربوط می‌زنند. اکثریت با آنهایی است که نمی‌دانند چرا می‌نویسند و برای کی می‌نویسند و دل ای دل می‌کنند. اما این وسط متوسط‌ها هم هستند و بالاتر از آنها هم. وبلاگ‌هایی که نویسنده‌هایشان اهل مطالعه‌اند، حرفهای جان‌داری می‌زنند و نظرانشان بسیاری از وقتها روشنگر و هوشمندانه است. وبلاگ‌هایی که می‌دانند کی، چی را بنویسند و کی در مورد چی سکوت کنند. سربازان امریکایی و انگلیسی که در جنگ عراق هر روز مشاهداتشان را از طریق لب‌تاپ‌ها، از توی تانک یا پشت سنگر به گوش مردم جهان می‌رسانند، اغلب از همین دسته بودند. همانطور که آن جوان عراقی که هر روز از وضعیت بغداد می‌نوشت و چهره‌ای از جنگ را برای مردم دنیا عیان می‌کرد که هیچکدام از CNN و BBC و FOX NEWS نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند نشانش بدهند. عین آنچه که در زلزله اخیر لرستان دیدیم و یک جوان خرم‌آبادی تصویری از مصیبت را در وبلاگ شخصی‌اش ارائه داد که هیچکس تصورش را هم نمی‌کرد.

این مطبوعات وبلاگی نفرت‌انگیز

حالا تعداد روزنامه‌نگارهایی که به وبلاگی نوشتن معروف‌اند هم کم نیست. بدی‌اش این است که این وبلاگی نوشتن فقط به جسارت در طرح کردن موضوعات خلاصه نمی‌شود. به راحت و خواندنی نوشتن هم. بدبختانه اتفاقی که افتاده این است که وبلاگ‌نویسی بدعادتمان کرده. همه شده‌اند خاطره‌نویس. شده‌اند شارح اوضاع درون. مجله‌ها و روزنامه‌ها را ورق بزنید. بیشتر هم آنها که ادعایشان جوانی و جوانانه بودن است. مطالب همه شخصی است. یادداشت‌هایی که جز توصیف حال نویسنده کاری نمی‌کند. تازه همان کار را هم خوب نمی‌کند. حرفهایی که به درد هیچکس نمی‌خورد. نه دنیا نه آخرت. همه‌اش «قربان همه‌تان بروم»، همه‌اش «چقدر دلم گرفته است» بیرسی هم می‌گویند این شکل نوشتن نسل سومی است. ما این جور ی هستیم. خودمان هم اتفاقا با این جوری بودن خودمان خیلی حال می‌کنیم. آن وقت یاد بیلی وایلدر مرحوم می‌افتی و این زمانه که بچه‌هایش…

دنیا آمدن در دنیای مجازی

بچه‌های این زمانه، بچه‌ترها یعنی، برای رفتن به دنیای مجازی نیازی به یاد گرفتن رایانه هم ندارند. به کار یا کیبورد هم نیازی ندارند. به سواد هم نیازی ندارند. خیلی‌ها حالا از همان بدو تولد همینطور توی وب هستند. عکسهایشان هست و خنده‌هایشان و دست و پا زدنتشان. مثل مانی که حتی قبل از دنیا آمدن هم توی وب بود. فرناز از شیطنت‌هایش می‌نوشت و از این که مانی به دنیا نیامده برای خودش چه دنیایی دارد. مانی از همان روز تولد عکسهایی در وبلاگ «من و مانی» داشت و فرناز هر عطسه و هر گریه او را تبدیل به خبری بین‌المللی می‌کرد. تعداد مانی‌ها کم نیست و هر روز هم بیشتر می‌شود.

حسن‌اش این است که مانی که بزرگ بشود می‌داند که با این رسانه چه باید بکند. حسن‌اش این است که اولین بار که پای آن دستگاه بنشیند می‌داند که چی باید بگوید و از کجا باید بگوید. ایرادش این است که اگر بپرسد شما به چه اجازه مرا اینطور به تماشا گذاشته‌اید، کسی جوابی ندارد به او بدهد. جز این‌که «این اتفاقی است که برای همه آدمها خواهد افتاد. شاید تو خوش شانس بوده‌ای که جزو اولین‌ها محسوب می‌شوی!»

بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است!

آنچه تنها برای من مهم است چه اهمیتی دارد؟

آندره مالرو

عباس کیارستمی، کارگردان سرشناس سینما یک بار در پاسخ به این سوال که چقدر فیلم می‌بیند گفته بود خیلی کم. گفته بود فیلم دیدن دیگر او را به هیجان نمی‌آورد. در حالی که عاشق سرک کشیدن به زندگی شخصی دیگران است.

کیارستمی گفته بود بهترین لحظات برایش وقتهایی است که تلفن به قول معروف خط روی خط می‌شود و می‌شود به حرفهای دو تا آدم دیگر در آن سوی خطوط گوش کرد. اتفاقی که از سالها پیش - که کیارستمی این حرف را زده بود - تا حالا همچنان یکی از موضوعات روزمره زندگی همه ماست. اتفاقی که خوشبختانه به کمک پیشرفت‌های تکنولوژیک سیستم مخابراتی کشور همچنان و تا سالها می‌تواند به زندگی ما هم مثل زندگی کیارستمی همچان بدهد.

گوش کردن به حرفهای آدمهای ناشناس، خواندن نوشته شخصی آدمها و سرک کشیدن به آنچه در پشت دیوارها می‌گذرد. و این آخری وسوسه‌ای است که سینما هم بارها آن را سوژه کرده است. از «فیلمی کوتاه درباره عشق» کیشلوفسکی تا بعد. اما چرا آدم اینقدر دلش می‌خواهد فضولی کند. چرا این همه فهمیدن جزئیاتی از زندگی که کمترین فایده‌ای به حال آدم ندارد مهم است؟

خیلی‌ها اغلب دلشان می‌خواهند بدانند که توی کاسه سر مردم چه می‌گذرد. می‌خواهند بدانند مردم در خلوت چه می‌کنند و به چه فکر می‌کنند. اما همه مردم، تقریبا همه مردم، معمولا دچار این وسوسه‌اند که از رازهای همدیگر باخبر شوند. بدانند آن ور چهره‌ها چه می‌گذرد. کم پیش می‌آید کسی یک تکه کاغذ از نوشته شخصی کسی را ببیند و برای باز کردن و خواندن آن دلش به تب و تاب نیفتد. کم پیش می‌آید مادری برای نطافت به سراغ وسایل فرزندانش برود و از کنار نوشته‌های مشکوک با بی‌خیالی بگذرد. این وسوسه، این حس مبهم فضولی، چه کسی می‌داند که از کجا می‌آید؟

روزی که رازها برملا شد

سابق بر این، در آن سالهای دور، خلوت آدمها ساکت و خنک بود. حیاط خلوت آدمها احترامی داشت و هر کس می‌توانست برای خودش صندوقچه‌ای از اسرار داشته باشد. نه دوربین‌های مداربسته اختراع شده بودند که بتوانند همه جا را زیرنظر بگیرند، نه موبایل‌های دوربین‌دار به بازار آمده بودند تا بتوانند هر صحنه‌ای را ثبت کنند و به همه نشان بدهند. از تلفنهای تصویری هم که مدتی است شیوع پیدا کرد، خبری نبود و هر کس می‌توانست حداقل هنگام حرف زدن حریم امنی برای خود داشته باشد. آن وقتها بسیاری دفترچه‌های قفل‌دار خودشان را داشتند که می‌توانستند یادداشت‌های فوق سری‌شان را در آن بنویسند و صندوق‌های کوچک رمزدارشان را داشتند که می‌توانستند محرمانه‌هایشان را در در آن از چشمها پنهان کنند. آن وقتها کی فکرش را می‌کرد که یک روز همه دفترهای خاطرات‌شان را به تماشای عمومی بگذارند و عکسهای شخصی‌شان را به تماشای عمومی بگذارند. کی فکرش را می‌کرد که هر کس تا عاشق می‌شود آن را در ملاءعام جار بزند و تا دلش می‌گیرد یا خوشحال می‌شود آن را توی بوق کند تا همه از آن خبردار شوند.

کسی که اولین بار به فکر راه انداختن وبلاگ افتاد، حتما می‌دانست که اینطوری، حریم خصوصی آدمها باز هم چقدر کوچکتر و کوچکتر می‌شود. می‌دانست که همه آدمیان چقدر مشتاق‌اند که از زندگی شخصی همدیگر سر در بیآورند، اما نمی‌دانست که آدمها ممکن است روزی این همه از گذاشتن اسرارشان در معرض دید دیگران لذت ببرند. نمی‌دانست که وبلاگ‌ها که راه بیفتد همه ناگهان چطور جوگیر می‌شوند و سیر تا پیاز زندگی‌شان را می‌گذارند توی وبترین تا دیگران تماشایش کنند و کیف کنند. این حجم از وبلاگ و وبلاگ‌نویسی هیچ وقت به عقل من هم نمی‌رسید، اما دنیا تغییر کرده است.

عاشق‌ها دیگر دفترچه‌های قفل‌دار ندارند و همه در خانه‌های شیشه‌ای زندگی می‌کنند. فقط هم این دیگران